

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

لزوم حفظ شأن نزول آیات قرآن

...غیر از ائمه علیهم السّلام مثلاً دههٔ فجر می‌گیرند و اسم آن را فجر می‌گذارند! این مطلبی که شما می‌فرمایید، در آن هست که درقبال سایر دهه‌هایی که تحت یک عنوان مقدس قرار داد، این هم یک اشتراکی با آن پیدا کند و بعد هم یک تفسیر می‌کنند؛ ﴿وَأَلْفَجَّرَ لِكِيَالٍ عَشَرَ رَ﴾^۱ تفسیر می‌کنند به همین دهه‌ای که هست! یا مثل کتابی که آقای فهری نوشته راجع به الخمینی فی القرآن که مدام آیات قرآن را به ایشان نسبت می‌دهد! ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَدْيَنَ قُمْ فَاذْرَوْا﴾^۲ مثلاً مسئله را به ایشان منطبق می‌کند درحالی که انطباقش بر رسول

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۱ و ۲:

ترجمه: «قسم به صبحگاه (هنگامی که خدا جهان را به نور خورشید تابان روشن می‌سازد). و قسم به ده شب (اول ذیحجه که بندگان خدا به دعا و ذکر مشغول‌اند).» (محقق)

۲. سوره مدثر (۷۴) آیه ۱ و ۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۷:

«ای دِثار و ردا به خود پیچیده برخیز؛ * و پروردگارت را به بزرگی یاد کن!»

خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هر کسی که بخواهد به دنبال آن حضرت کاری بکند مصداق او نیست دنباله‌رو اوست باید شأن نزول محفوظ شود تا اینکه این عناوین حفظ شود.

ولی راجع به خود ائمه دهه می‌گیرند و عنوان می‌گذارند نه اینها به نظر من سنت مستحسنة‌ای است و چه اشکال دارد؟! این غیر از آن عناوینی است که آن عناوین توقیفیه است و انتشار و تکثیر آن عناوین مسئله اصلی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مثل اینکه مثلاً اسم جایی را کعبه بگذارند! مثلاً در طهران مسجد قبا اسم گذاشتند! این خلاف است! مسجد قبا یک قداستی دارد که اختصاص به آنجا دارد! یا در مشهد در همان خیابان خراسانی، گنبد سبز و در نزدیکی منزل اوّلی که ما بودیم، جایی هست که اسم آن مسجد سهله است! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند: این اسم‌ها خلاف شرع است به جهت اینکه مسجد سهله، مسجد قبا، مسجد کوفه، کعبه و امثال ذلک یک جنبه انشعاعی پیدا کرده است. فرض کنید کسی می‌گوید که من در مسجد سهله رفتم. اگر بخواهد شهرت پیدا کند آدم نمی‌داند

مسجد سهله مشهد هست یا آنجا هست! یا اگر بگویند که در مسجد قبا این حرف زده شد، مسجد قبایی که در شمیران هست یا در مدینه هست؟! می‌توانیم بگوییم که شرعاً محلّ اشکال است.

ولی خب دهه‌ای را که اسم آن را دهه بگذاریم؛ دهه فاطمیه روضه خوانده شود یا فرض کنید یک دهه‌ای برای سایر ائمه بگذارند، در سایر جاها بعضی‌ها برای موسی بن جعفر علیهما السلام این مسئله را می‌گذارند که بخواهند خصوصیات موسی بن جعفر را بگویند و روضه ایشان را بخوانند اینها طبعاً اقتضاء می‌کند که بیش از یک روز به این مسئله بها داده شود.

در زمان امام صادق و ائمه علیهم السلام هم دهه عاشورا به عنوان دهه نبود و فقط همین روز عاشورا بود بعد کم‌کم تاسوعا اضافه شد و بعضی‌ها از هشتم گرفتند و بعضی‌ها آمدند هفتم هم که به عنوان روز بستن آب است اضافه کردند. این اواخر از زمان قاجاریه از اول عاشورا شد والا دهه عاشورا اصلاً مرسوم نبود و مثلاً راوی می‌گوید که آن روز پیش

امام صادق علیه‌السلام در منزل آمد و دیدم که حضرت نشستند و بسیار [ناراحت] هستند و فرمودند که امروز روز عاشورا است. خبر داری؟! بعد ذاکر آمد،^۱ یا در [زمان] امام رضا علیه‌السلام.^۲ پس این‌طور نبود از اول دهه [عزاداری] کنند! بله، حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در وقتی که در شام بودند وقتی که یزید گفت: اگر شرایطی دارید بپذیریم آنجا حضرت زینب گفتند که ما هنوز عزاداری نکردیم و دستور دادند پرده‌های سیاه و اینها را آنجا زدند و یک هفته عزاداری را ادامه دادند و دیگر حرکت کردند.^۳

تعریف بدعت

به‌طور کلی هر چیزی که جنبه خلاف آن در دین ثابت نشده باشد [ایرادی ندارد ولی] فرض کنید این مصافحه‌ای که بعد از نماز می‌کنند خب این الآن یک سنت شده است یا اینکه بعد از نماز بلافاصله مرگ بر آمریکا و از این چیزها می‌گویند، اینها خلاف شرع

^۱ . مصباح‌المتجهّد، ج ۱، ص ۷۸۲.

^۲ . الأُمّالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۲.

^۳ . المنتخب، طریحی، ص ۴۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶.

است! جهت آن این است که سنت است طبق روایات صحیحه که حتی مصلی بعد از صلاة سرش را به این طرف و آن طرف برنگرداند و تا تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسلام را نگفته است از جای خود حرکت نکند.^۱ بعضی از بزرگان آمدند این طور فتوا دادند که تسبیحات حضرت زهرا تتمه صلاة است. آن وقت در این شرایط وقتی که صلاة تمام می شود شروع می کنند: مرگ بر آمریکا! مرگ بر اروپا! مرگ بر استرالیا و اصلاً به طور کلی هیچ نمی گویند که زنده باد، فقط مرگ را می گویند! اصلاً به طور کلی این خلاف شرع است یعنی در جایی که طبق روایات بر یک مسئله ای و بر یک عملی و بر یک بنایی دستور داده شده است خلاف آن بنا را آمدن و انجام دادن بدعت می شود.

اما فرض کنید رسم این بشود که بعد از نماز مثلاً فلان دعا را برای فرج حضرت بخوانند، ما نداریم که حالا بعد از نماز ظهر [بخوانند] ولی اشکال ندارد بالأخره دعا برای فرج و سلامتی حضرت است. چه

^۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲.

اشکالی دارد این سنت بشود؟! سنت حسنه داریم و سنت سيئه داریم؛ «**مَنْ أَحْيَاهَا سُنَّةٌ سَيِّئَةٌ كَذَا وَ مَنْ أَحْيَاهَا سُنَّةٌ حَسَنَةٌ كَذَا**»^۱ احیاء یک سنت و احیاء یک مسئله با بدعت فرق می کند! البته مسئله بدعت فرق می کند **إِدْخَالِ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ بِمَا أَنَّهُ مِنَ الدِّينِ** یعنی اگر ما همین دهه عاشورا را به عنوان اینکه از دین هست و دستور امام است بخواهیم بگوییم، همین اشکال پیدا می کند ولی نه به عنوان اینکه خب عزاداری امام حسین علیه السلام یک روز که نمی شود بالأخره احیاء این مسئله اقتضاء طول زمان را می کند و حتی فرض کنید تا روز سوم هم باید ادامه پیدا کند تا روز سوم امام که دوازدهم [محرم] باشد این اقتضاء طبیعی و تکوینی یک هم چنین مراسمی خودش رفع آن بدعت را [می کند].

تلمیذ: بگوییم: خود احیا عنوانی است که بر **أَنَّهُ مِنَ الدِّينِ** دلالت می کند، [پس] ده روز بگیریم اشکال دارد؟!!

استاد: بله، در روایت داریم: «**رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا**

^۱ . الفصول المختاره، ص ۱۳۶؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۸۷؛ افق وحی، ص ۳۷۱:

«**مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.**»

ذِکْرَنَا»،^۱ خود مسئله احیا ذکر صحیح است اگر بگویند چرا شما دارید این کار را می کنید بگویند که ما با این کارمان داریم احیا دین می کنیم ولی یک وقتی می گوئیم که به عنوان اینکه مأثوره و دستور است [انجام بدهیم] این به این عنوان اشکال دارد! دستور نداریم که برای امام حسین علیه السلام ده روز عزاداری کنیم!

حصر عنوان اربعین بر سیدالشهدا در تشیع

تلمیذ: از این عنوان که می توانیم استفاده کنیم.

استاد: عنوان را بله، شما بیست روز یا یک ماه را می توانید بگیرید ولی **مِنْ الدِّین** نیست یعنی احیا، **احیا مِنْ الدِّین** است اگر بیست روز بودن سنت بشود؛ یعنی تا حالا عشرة ایام بود بعد بیست روز بشود. در مسئله اربعین که قضیه آن خلاف شرع است به این جهت است که نفس اربعین گرفتن برای میت اشکال ندارد حالا چهل روز می گذرد انسان بخواهد مجلس ترحیم بگیرد مثل اینکه در ثلاثین

^۱ . مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۵، با قدری اختلاف در مصادر. آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۱۷۱: ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که ذکر و یاد ما را زنده نگه دارد.»

بگیرد، به خصوص اینکه با توجه به روایاتی هم که این مسئله اربعین دارد در آن خواص اربعین برای میت و تغییر و تحولاتی که برای بعد از فوت پیدا می‌شود و چه نسبت به خلقت خود انسان «**خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا**»^۱ و هم در بعد از وفات او که در این اربعین حالاتی برای او طی می‌شود از این نقطه نظر مسئله‌ای نیست ولی اشکالی که در اینجا هست این است که این اربعین در قبال اربعین سیدالشهدا سنت بشود! الآن سنت شده است! این بدعت می‌شود و این **إِدْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ** شده است. چون اربعین اختصاص به سیدالشهدا داشته و عنایت بوده بر اینکه فقط برای سیدالشهدا باشد. حتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که جدّ سیدالشهدا است اربعین نمی‌گیرند یا اینکه برای امیرالمؤمنین علیه السلام اربعین نداریم. اربعین امیرالمؤمنین فرض کنید آخر شوال باشد! در حالی که امیرالمؤمنین را هم ضربت زدند! هردو را کشتند و به سم که نبود ولی اصلاً خصوص روایاتی

۱. مرصاد العباد، ص ۳۷ و ۱۰۸؛ اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۳۰.

که مربوط به اربعین و از ائمه علیهم السّلام است بر حصر این عنوان در شیعه بر سیدالشهدا دلالت می کند، پس اربعینی که الآن برای مرده می گیرند در اینجا مقابله با این عنوان تلقی می شود و شرعاً حرام است.

تلمیذ: پس این اعلامیه هایی که برای مرده هایشان پخش می کنند و این طوری به عنوان یادبود برای مرده مطرح می کنند [اشکال ندارد] چون اصل آن را اگر نگاه کنیم همان طور که فرمودید منشأ روایی دارد هم سوم، پنجم و هفتم همین تغییر و تحولات است حالا که تحولات تکوینی در جسم میت در قبر صورت می گیرد ما برویم و به داد او برسیم و مثلاً این طور مجبور و ملتزم به فاتحه خواندن بشویم یا عنوان اعلامیه را تغییر بدهند و قلباً هم این قصد را داشته باشند ما یک مجلس یادبودی برای مرحوم خودمان در چهلمین روز فوت او می گیریم این قطعاً نباید حرام باشد.

استاد: نه، این دوباره عنوان اربعین دارد چون همین مجلس یادبود برای امیرالمؤمنین و پیغمبر گرفته نشد بالأخره اگر قرار به گرفتن باشد آنها اولی هستند!

تلمیذ: من یک وقت شنیدم که خود شما فرمودید: اگر عنوان نباشد اشکال ندارد!

استاد: نه خیر! همان طور که خدمتتان گفتم عنوان مسئله ای است که انتزاع می شود! الآن در این دهه اگر ده روز به عنوان حضرت زهرا علیها السّلام بگیرید دهه فاطمیه می شود، چه اسم بگذارید یا نگذارید! بله، یک وقتی شما در اربعین یک مرده ای شروع به فاتحه خواندن می کنید فاتحه می خوانید دیگر! مجلس گرفتن و کنار در ایستادن و شام دادن و امثال ذلک دیگر چیست؟! بله، سوم، هفتم، بیستم،

سی‌ام، اربعین، خمسین و ستّین فاتحه می‌خوانیم همه این موارد اشکال ندارد. اشکال این است که انسان به واسطه عملی که در خارج انجام می‌دهد آن عمل، عنوانی در عرف پیدا می‌کند که آن عنوان با مبانی ممکن است مخالفت کند و لهذا داریم که زیارة الأربعین اختصاص به شیعه دارد. زیارت اربعین و زیارتی که مربوط به امام حسین است در روز اربعین با زیارت روز عاشورا فرق می‌کند و این زیارت اختصاص به روز اربعین دارد، امام صادق علیه‌السّلام فرمودند. خب اینها مسئله است که انسان بر مبانی احاطه داشته باشد و احساس بکند که آیا این مسائل و این چیزها مخالفتی با آن مبانی دارد یا ندارد؟ آن وقت همه این عناوین همین است! همه این عناوینی که پیدا می‌کنند به‌خاطر همین است.

اختصاص لفظ أمير المؤمنين به امام علی علیه‌السّلام

عنوان اولی الامر یعنی کسانی که امر به‌دست آنها هست حالا فرض بر اینکه امر را ﴿أَلَا لَهُ آلٌ خَلَقُ وَّآلٌ أُمَرُ﴾^۱ ندانیم و بگوییم که امر یعنی امور، این

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۵۱:

«آگاه باش که عالم خلق و عالم امر اختصاص به او دارد.»

اولی الامر منظور ائمه علیهم السلام هستند ﴿أَطِيعُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۱ این ائمه هستند و تفسیر هم
به ائمه شده است پیغمبر هم فرمود. در زیارات هم

می خوانیم و در دعای فرج هم می خوانیم: «**اولی**

**الامر الذین فرضت علینا طاعتهم و عرفتنا بذلک
منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً قریباً کلمح**

البصر»^۲ این به اولی الامر تعبیر شده است «**اولی**

الامر الذین فرضت علینا طاعتهم» یعنی ولایت

فقیه؟! دیگر نمی دانند که منظور امام زمان است!

حالا این اولی الامر را بیاییم و در عبارتمان به ولی

فقیه نسبت بدهیم این حرام می شود! اولی الامر این

عنوان گرچه اینها اولی الامر ظاهری هستند؛ در اینکه

یک ولی فقیه از نظر حکومت اسلامی اوامرش نافذ

است و در این بحثی نیست ولی عنوان اولی الامر مثل

عنوان امیرالمؤمنین امیر با مؤمنین مضاف و مضاف

إلیه است امیر یعنی پیشوا، معنای مؤمنین هم که

روشن است، اگر یک شخصی قائد یک حکومت

^۱ . سوره نساء (۴) آیه ۵۹. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۵:

«از خدا و رسول خدا اطاعت کنید.»

^۲ . المصباح، کفعمی، ج ۱، ص ۱۷۶.

اسلامی بشود این از نظر معنای لغوی امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین ایران، امیرالمؤمنین پاکستان، امیرالمؤمنین هندوستان، امیرالمؤمنین عراق، امیرالمؤمنین... همه اینها امیرالمؤمنین هستند یعنی کسی که زمام مؤمنین به دست اوست. ولی این امیرالمؤمنین از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عنوان خاص برای علی بن ابی طالب علیه السلام می شود^۱ حتی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه هم نمی شود امیرالمؤمنین گفت و امام زمان از گفتن امیرالمؤمنین نسبت به خودش بیزار است گرچه در واقع امیرالمؤمنین است! امام زمان امیرالمؤمنین نیست؟! اصلاً تمام حقیقت عالم وجود است از امر هم بالاتر یعنی امارت بر همه عالم الآن به دست امام زمان است ولی خود امام زمان می گوید که به من نگویید و این لقب برای جدّ من محفوظ بماند. الآن این است دیگر!

همه انبیاء طفیل امام زمان عجل الله تعالی فرجه

لذا گفتن امیرالمؤمنین حتی بر امام زمان حرام

۱. إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۰۷؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۲۴۷.

می‌شود! اشکالی هم ندارد! امام زمان است بله، امام زمان باشد، انسان باید طبق اصول عمل کند آیا ما به امام زمان می‌توانیم خاتم انبیا بگوییم؟! می‌توانیم پیغمبر بگوییم؟! نمی‌توانیم! امام با پیغمبر فرق می‌کند، خاتم انبیاء و پیغمبر یک شخص است و امام زمان هم که از صلب اوست شخص دیگری است، گفتن پیغمبر بر امام زمان حرام است چون نیست، امام است! حالا مقام او از پیغمبر غیر از رسول خدا بالاتر است! همه انبیاء طفیل امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند به جای خود، ولی عنوان باید که لحاظ بشود! این هم همین است الآن امیرالمؤمنین می‌گویند! امیرالمؤمنین گفتن حرام است اولی الأمر گفتن حرام است و سایر القابی که اینها القاب و عناوین توقیفیه است همه حرام است.

تلمیذ: ولیّ امر هم همین‌طور است؟

استاد: ولیّ امر نه، چون با اولی الأمر فرق می‌کند ولیّ امر یعنی کسی که زمامدار امور مسلمین است مثلاً این عنوان ولیّ امر در سابق اصلاً نبود و در زمان ائمه نبود، عنوان جمع بود.

تلمیذ: یک مطلبی آقایان روحانیون گفتند که امسال ظاهراً به‌خاطر ایام عید و اینها ایام محرم را جلو انداختند یعنی ظاهراً از هفتم [فروردین] محرم است، از پنجم می‌گیرند که سیزده‌شان خراب نشود.

استاد: یعنی چه می گیرند؟!

تلمیذ: هفتم فروردین اول محرم می شود، دارند مجالس دهه محرم را از پنجم شروع می کنند که بعد از سیزده فروردین بشود.
تلمیذ: یعنی در واقع از ۲۸ ذی الحجه شروع می کنند؟

استاد: از پنجم شروع کنند، ۲۸ ذی الحجه

می شود دیگر.

تلمیذ: نه، دهه را از پنجم محرم شروع می کنند
یعنی تا سیزده فروردین تمام بشود بعد مجالس
محرم [را می گیرند].

تلمیذ: مردم این کار را قبول نمی کنند!
تلمیذ: آقا الان کرمان ما را دعوت کردند از پنجم دعوت کردند از پنجم تا پانزدهم.

استاد: از پنجم هم مجلس بگیرند چه [روزی]

می شود؟

تلمیذ: روز دوازدهم می شود. می خواهند سیزده بدرشان خراب نشود!
تلمیذ: زیارت در خود روز اربعین است آن روایتی که... زیارت اربعین در همان
روز فقط زیارتی است یا اینکه عنوانی است در موقعی... یا مثل زیارت عاشورا همیشه
می شود خواند؟

استاد: نه خیر همان روز است فقط اختصاص به

آن روز دارد زیارت اربعین را روزهای دیگر

نمی شود خواند غیر از زیارت عاشورا است. برای

روز اربعین است!

تلمیذ: چون بقیه عناوینش همین است که ... «و تَعْفِيرُ الْجَبِينِ؛ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.

استاد: بله، همان روز اربعین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و لَمَّا تَحَقَّقَ وَ تَبَيَّنَ أَنَّ الْمُمْكِنَاتِ مُسْتَنَدَةٌ فِي وُجُودِهَا إِلَى سَبَبٍ وَاجِبِ الْوُجُودِ وَ الْقِيُومِيَّةِ
لِكُونِهِ بِالْفِعْلِ مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِ الْوُجُودِ وَ الْإِبْجَادِ وَ كُلُّ مَا كَانَ كَذَلِكَ اسْتِحَالَ أَنْ يَخْصَّ
بِإِبْجَادِهِ وَ فِيضِهِ بَعْضُ الْقَوَائِلِ وَ الْمُسْتَعْدَاتِ دُونَ بَعْضٍ بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامَ الْفِيضِ
فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ اخْتِلَافُ الْفِيضِ لِأَجْلِ اخْتِلَافِ إِمْكَانَاتِ الْقَوَائِلِ وَ اسْتِعْدَادَاتِ الْمَوَادِّ.^۱

۱. الإقبال، ج ۳، ص ۱۰۰:

«[قال امام الحسن بن علي العسكري عليه السلام] العلامات المؤمن خمس: صلاة إحدى و خمسين؛ و زيارة الأربعين؛ و التَّخْتُمُ باليمين؛ و تَعْفِيرُ الْجَبِينِ؛ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.» اربعین در فرهنگ

بحث امکان استعدادی به این مسئله مرتبط می‌شود که برای تحقق فیض از ناحیه واجب الوجود قوایل دارای دو صورت هستند؛ بعضی از قوایل احتیاج به شیئی سواء امکان ذاتی خودشان ندارند، نفس امکان ذاتی بدون سبق زمانی یا تحقق در یک شرایط خاص اقتضاء وجود آن شیء را می‌کند مانند ابداعیات، مجردات، عقول و ارواح مجردة. بعضی از قوایل احتیاج به ماده و زمان و مدت دارند؛ **ماده و مُدة، عِدَّة و عُدَّة**. شرایطی می‌خواهند و این شرایط و این مقارنات و معدّاتی که برای این اشیاء وجود دارد اینها را از نظر استعداد و از نقطه استعداد به سمت وجود سوق می‌دهد اینها عبارت از وجودات مادیه و موجودات جسمیه هستند.

علت حرکت و جنبش انسان به سمت شیء مطلوب

بنابراین در فیض پروردگار از نقطه نظر عام بودن

شیعه، ص ۷۸:

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اوّل: نماز پنجاه و یک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه‌روز)؛ دوّم: زیارت اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام؛ سوّم: انگشتر در دست راست نمودن؛ چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن؛ پنجم: بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نمازهای جهریه (صبح، مغرب و عشاء).»

و تام بودن آن، چون واجب الوجود در وجود خود
تام است حالت منتظره ندارد ...، ما در افعالمان تام
نیستیم و دچار نقص هستیم، به واسطه حرکت و
جنبش به سمت آن شیء مطلوب، خود را از نقص به
آن کمال می‌رسانیم ولی پروردگار متعال چون
فعلیت محض است و چون تمامیتش تام است خلأ
در او راه ندارد و استعداد در وجود او راه ندارد
بنابراین حالت منتظره در ذات پروردگار معنا ندارد و
از جمیع جهات صمدیت بر او حاکم است. از این
نقطه نظر در وجود اشیاء و در ایجاد اشیاء و در افاضه
نسبت به اشیاء پروردگار متعال مانند موجودات
مادی منتظر وقوع شیء و تحقق یک امر نیست.

احتیاج تبدل استعداد به فعلیت به علل معدّه و مقارنات

الآن در این مسائل و حوادث مادی اگر یک قضیه
بخواهد تحقق پیدا بکند این تحقق یک قضیه مترتب
بر تحقق یک سری معدّات و شرایط است و تا آنها
انجام نشود تحقق پیدا نمی‌کند. شما از این غرفه
می‌خواهید حرکت کنید و بیرون بروید، در غرفه
بسته است تا این در باز نشود شما نمی‌توانید بیرون
بروید هر چند پشت در بمانید راه خروج شما

مسدود است باید در باز شود. این به جهت این است که این تبدل استعداد به فعلیت محتاج به یک علل معدّه و مقارناتی است که بدون آن مقارنات و بدون آن علل معدّه تحقق آن امر مستحیل است. اما در ذات پروردگار چون حالت انتظار و ترّغب یک شیء معنا ندارد و هرچه هست در وجود خود پروردگار هست و جدای از وجود او دیگر معنا ندارد شیئی باشد، جدای از وجود پروردگار معنا ندارد که پروردگار منتظر تحقق شرط خارج از وجود خودش باشد یا آن تحقق آن سبب علل معدّه و آن مقارنات خارج از حیطة وجودی خودش باشد بنابراین در تحقق اشیاء و در ایجاد اشیاء فیض پروردگار متعال تام است و حالت منتظره‌ای ندارد.

بنابراین اگر ما نقصی را مشاهده می‌کنیم و ترتب حوادثی را یکی بعد از دیگری می‌بینیم این نه به لحاظ این است که فیض پروردگار و خداوند متعال و مبدأ اعلیٰ در ایجادش موقوف بر تحقق این شرایط است بلکه به خاطر نفس نقصی که آن اشیاء خارجی دارد، فیض را دیرتر می‌پذیرد و قبول می‌کند. فیض هست

اما این برای اینکه به آن مرتبه فیض برسد باید علل
معدّه برای او حاصل شود. اگر قرار بر این باشد که
یک وجودی در زمان مشخصی بخواهد محقق بشود
معنا ندارد دیگر از این زمان زودتر متولد بشود و
زودتر انجام بشود چون این شیء دارای نفس و
دارای نفس ذاتی و نفس وجودی است و در تحقق
خودش در عالم خارج محتاج است به اینکه مقارناتی
برای این شیء در عالم خارج انجام بگیرد و یک علل
معدّه‌ای برای این در خارج تحقق پیدا کند. خود آن
علل معدّه هم احتیاج دارد برای یک علل معدّه دیگر
و یک مقارنات دیگر و **هَلَمْ جَرّاً**.

لا یتناهی بودن حالت استعداد در اشیاء مختلفه

از این نقطه نظر است که تحقق اشیاء خارجی
مادی در عالم خارج احتیاج به زمان دارد و محتاج به
مکان و ماده و صورت قبل از تحقق یک شیء و
حالت استعداد است که او را به فعلیت می‌رساند و
این حالت استعداد در اشیاء مختلفه **بما لا یتناهی**
است و به هر کیفیتی ممکن است این حالت استعداد
فعلیت پیدا کند. صوری که بر این مترتب می‌شود
هم ما لا یتناهی است؛ [اگر] در تحت شرایط خاصی

قرار بگیرد یک صورتی دارد و اگر در تحت شرایط دیگر قرار بگیرد یک صورت دیگری دارد و همین طور فاعل در تأثیر خودش لا یتناهی است. روی این جهت اینجا است که عالم ماده از نقطه نظر نقصانی که در خلقت خودش و در ماهیت خودش دارد و برگشت این به همان نحوه وجودی خود اوست که از جنبه تجردی فاصله گرفته و به جنبه کثرتی و مادی نزدیک تر شده است از این نقطه نظر دریافت فیض را از آن مبدأ اعلی در این قابل به تأخیر می اندازد. معنای تأخیر این نیست که انجام نمی شود بلکه معنای تأخیر این است که نیاز به علل، اسباب، معدّات و شرایط دارد.

خداوند متعال در خلقت ملائکه نیاز به زمان و مکان نداشته است و به نفس اراده او ملائکه و عقول و صور نورانیه و صور عقلیه خلق شدند، نه زمانی می خواست و نه مکانی می خواست چون نفس امکان ذاتی ماهیت آنها برای دریافت فیض و استجلاب شیء از مبدأ اعلی کفایت می کند و نیاز به شیء دیگر، ماده، جسم، صورت، جنس و فصل ندارد

بلکه همان ماهیت آنها که عبارت از امکان ذاتی است یعنی لازمه آن امکان ذاتی است برای اینکه در خارج تحقق داشته باشد، کفایت می‌کند. اما در این عالم خارج این ماده، نفس این امکان ذاتی برای زید کفایت نمی‌کند برای اینکه در خارج تحقق پیدا کند. اگر قرار بر این باشد که نفس این ماهیت کفایت کند بنابراین باید در زماننا هذا، همین الآن تمام اشیائی که بعداً باید خلق شوند باید وجود داشته باشند، چرا وجود ندارند؟! چون قابلیت برای آنها ناتمام است و این قابلیت نیاز به یک سلسله علل و شرایط دارد که آن علل و شرایط الآن منتفی است.

تلمیذ: این علل و شرایط چیست؟!

استاد: آن علل و شرایط ترتب سلسله علل است.

تلمیذ: سلسله علل در خارج عالم ماده یا در عالم ماده؟!

استاد: در عالم ماده.

تلمیذ: خود عالم ماده لازم‌ه‌اش این می‌شود که ما قائل به تسلسل در عالم خارج بالفعل بشویم.

استاد: تسلسل چطور؟!

تلمیذ: به‌خاطر اینکه ما هر ماده‌ای را که فرض کنیم باید به ماده قبلی برگردیم و بگوییم که این انتظار را داشت که آن ماده قبلی یا از سلسله علل و یا از معدّات و شرایط بود.

استاد: چه اشکال دارد؟!

تلمیذ: همه اینها باید موجود شود و به ماده قبل برمی‌گردیم.

استاد: خب باشد!

تلمیذ: هر ماده‌ای را فرض بکنیم می‌گوییم که ماقبل آن یک ماده بود. خداوند می‌خواست عالم ماده را خلق کند بی‌نهایت عالم ماده را خلق می‌کرد.

استاد: خب بله! خلق کرده است! چه اشکال

دارد؟!

تلمیذ: با اولین عالم خلقت، عالم ماده نداریم؟!

استاد: نه، نقطه اول استارت که داریم.

تلمیذ: نقطه اول استارت که آمد...

استاد: نقطه اول استارت عبارت از همان ماده

المواد و هیولای اولیه است.

تلمیذ: آن هم ماده است.

استاد: بله، ولی صورت ندارد و بحث این است

که آن صورت ندارد. ما در حوادث اشیاء خارجی

پیدا می کنیم که اینها دارای جنس و فصل هستند آن

ماده المواد اصلاً بدون صورت است! اما همان ماده

المواد در همان استارت اولیه خودش یک صورت

مبهمه به خودش می گیرد. آن صورت مبهمه در مرور

زمان به تغییرات و ...

تلمیذ: ماده وقتی می تواند تحقق داشته باشد اصلاً جعل به او تعلق نمی گیرد.

استاد: به چه؟

تلمیذ: به ماده المواد!

استاد: پس جعل اشیاء خارجی به چه چیزشان

تعلق می گیرد؟!

تلمیذ: ماده المواد اگر منظور هیولا است که اصلاً به آن جعل تعلق نمی گیرد!

استاد: ا! پس ما هیولا نداریم؟!

تلمیذ: ما در ضمن صورت هیولا داریم.

استاد: خب همین!

تلمیذ: ما فقط یک تحلیل عقلی داریم. ما دوتا چیز نداریم!

استاد: نه، شیء خارجی ...

تلمیذ: ما شیء خارجی جدا نداریم! تا حالا شده است که ماده المواد بدون صورت

استاد: هر مادة الموادى صورت دارد ولى بالأخره

برگشت اصل همه این صور به مادة المواد هست یا

نه؟!!

تلميذ: قبول است! می‌خواهم این را عرض کنم که مادة المواد یا ماده است یا خارج ماده است.

استاد: خارج ماده که مجرد است، نمی‌شود!

تلميذ: پس نمی‌شود!

استاد: خب همین! آن نفس صورت مبهمه،

خودش صورت است که اسمش را مادة المواد

می‌گذاریم یعنی مادة المواد در فعلیت خودش یک

فعلیت مبهمه دارد آن فعلیت مبهمه...

تلميذ: این بحث عقلی است ما بحث خارجى داریم می‌کنیم!

استاد: خب در همین بحث خارجى، شما در

اشياء خارجى فقط به برنج و گندم نمی‌توانید نگاه

کنید! شما در اشياء خارجى به اجسام نگاه می‌کنید

بعضى چیزهای خارجى نور است همین نور خودش

ماده است سنخیت بین نور و ماده چیست؟!!

تلميذ: همان هیولا است!

استاد: هیولا که در خارج نداریم!

تلميذ: نه، داریم ولى در ضمن صورت!

استاد: بالأخره داریم یا نداریم؟! آن چیست؟!!

شما می‌گویید که در ضمن، بالأخره چیزی در ضمن

هست یا نه؟! آن چیست؟!!

تلميذ: همین که ما می‌گوییم: هست، ماده می‌شود! پس خلق مادی لازم می‌آید.

استاد: همین! تمام شد! من می‌گویم که پس

هیولا به عنوان ماده المواد که جامع بین اجسام مختلف است باید یک خلقت اولیه داشته باشد یا نه؟!

تلمیذ: ما قاعده را می‌گوییم!

استاد: من برای شما مثال می‌زنم! می‌گوییم که آیا نور ماده است یا نه؟!

تلمیذ: بله ماده است.

استاد: موج ماده است یا نه؟!

تلمیذ: بله ماده است.

استاد: آیا این امواجی که در فضا هست را شما می‌توانید مشاهده بکنید؟!

تلمیذ: بعضی‌ها را نه، بعضی‌ها را بله، امواج نوری را که می‌توانیم مشاهده کنیم!

استاد: لمس که نمی‌توانید بکنید! به وزن که نمی‌آید!

تلمیذ: نه.

استاد: بنابراین شما برای عالم ماده نیاز به یک ماده المواد و یک هیولایی دارید که این هیولا به وزن نمی‌آید.

تلمیذ: درست است!

استاد: اگر به وزن بیاید بنابراین نمی‌تواند در اینجا باشد، آن چیست؟!

تلمیذ: من همین را دارم عرض می‌کنم! من می‌خواهم عرض کنم همان ماده المواد که خداوند خواست خلق کند، اول خلق نکرد تا بعد به آن صورت بدهد.

استاد: می‌دانم بالأخره هر شیء مبهم امکان ندارد در خارج تحقق پیدا کند.

تلمیذ: پس ماده می‌شود.

استاد: احسنت! حالا آن ماده المودای که صورت دارد، نه این ماده‌ای که الآن در خارج هست، این ماده‌ای که الآن در خارج هست منطبق بر نور نیست! ما یک ماده‌ای باید در خارج تصور کنیم که آن ماده خارج مابه‌الاشتراک بین همه اجسام مادی باشد و تعریف مادی بر او منطبق باشد، نه تعریف مجرد!

تلمیذ: امواج که مجرد نیستند!

استاد: احسنت! آن ماده المودای که پروردگار متعال او را خلق کرد اسمش را هیولای اولیه گذاشتیم و این همه فلاسفه راجع به آن صحبت می‌کنند و آن در همه ساری و جاری است! آن هیولای اولیه باید صورت داشته باشد یا نداشته باشد؟!

تلمیذ: باید صورت بر او عارض بشود.

استاد: تمام شد! دیگر عارض بشود نداریم! خلق وجود مساوی با صورت است! عارض بشود نداریم تا فرض کنیم خدا الآن ماده المودا را خلق کرد و یک ساعت بعد بیاید به آن صورت داد، این محال است! آیا محال نیست؟!

تلمیذ: با کدام صورت؟! با آن صورتی که فعلیت اوست!

استاد: همین، اصلاً بدون فعلیت او معنا ندارد!

تلمیذ: فعلیت، ماده مجسم می‌شود.

استاد: مجسم نیست!

تلمیذ: نه، حالا ماده می‌شود!

استاد: مادة المواد نه اينكه مجسم، مجسم بشود دوباره جدا می شود! آن ماده اولیه ای که اصل برای وجود مادی است آن ماده باید صورت داشته باشد یا نه؟!

تلمیذ: اگر بخواهد تحقق بگیرد باید صورت داشته باشد.

استاد: آقا جان پس نمی خواهد تحقق پیدا کند؟!

بحث ما این است که تحقق دارد دیگر!

تلمیذ: من هم همین را عرض می کنم اگر شد مادة المواد با صورت تحقق پیدا کند، ماده می شود و تحت این قاعده در می آید.

استاد: خب پس من می گویم که مجرد نیست! ما

فرض را بر این گذاشتیم که ماده است! به مسائل

قبلی برنگردیم! یکی یکی جلو می آییم؛ یعنی می آییم

می سازیم، ما برای اینکه بین مواد عالم جمع کنیم

نیاز به مابه الاِشتراک داریم یا نداریم؟!

تلمیذ: بله.

استاد: اسم آن چیست؟!

تلمیذ: مادة المواد!

استاد: آن مادة المواد با صورت است یا بدون

صورت؟

تلمیذ: اگر بخواهد تحقق پیدا کند با صورت است!

استاد: دیگر اگر بخواهد تحقق پیدا کند

نمی فهمم چیست؟! آیا این تحقق پیدا نکند؟! چه

معنایی دارد مادة المواد تحقق پیدا نکند؟! چرا شما

دنبال «نکند» هستید؟! مادة المودای که خدا به عنوان

استارت خلقت عالم زده آن را بدون صورت خلق

کرد یا با صورت؟!

تلمیذ: بدون صورت که محال است!

استاد: تمام شد! پس آن ماده المواد صورت

است! صورت آن چیست؟!

تلمیذ: صورت همان فعلیتش است.

استاد: تمام شد و رفت! پس ماده المواد بدون

صورت نداریم!

مفهوم ماده المواد

حالا این ماده الموادی که صورت دارد با همان

خلق اولیه، صورت هم به این ماده المواد خورده

است! یعنی نفس صورت ماده الموادی، خودش

عبارت از ماده المواد است! یعنی در مسئله جسم و

جسمیت این طور می توانیم بگوییم که بین ماده

المواد و صورتی که به ماده المواد خورده است

فرقی نیست چون حقیقتش حقیقت واحد است؛

یعنی شیئی نیست که جنس باشد بعد آن صورت

فصلیه بیاید این جنس را محقق کند. چون در مرز

بین ماده و مجرد شیء ثالثی وجود ندارد. خیلی دقت

کنیم! می خواهیم از مرتبه مجرد قدم روی ماده

بگذاریم، بالآخره اصل حقیقت ماده مجرد است

دیگر! چون خدا است، خدا جسم نیست و مجرد است پس این نحوه نزول در آن ... اصلاً مسئله حساس فلسفی ما که خیلی در آن گیر دارند مطلب ربط بین حادث و قدیم است! در ربط بین مجرد و ماده همین که این مجرد می‌خواهد به ماده و به ماده المواد منقلب بشود آیا شیء ثالثی در اینجا وجود دارد یا ندارد؟! دیگر در اینجا نمی‌تواند وجود داشته باشد! یعنی شما فرض کنید آن وجود را وجود کثیف یا غیر مجرد یا وجود برزخی بگیرید هرچه می‌خواهید بگیرید که آخرین مراتب تجرد خود را طی کرده و تنازل کرده است مثل جنینی که در رحم مادر هست این مسئله ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۱ در آنجا خب مصداق دارد! خب این جنین جلو می‌آید؛ نطفه و علقه و مضغه است ﴿فَكَسَوْنَاهُ عِظَامَ لَحْمًا﴾^۲ تمام مراتب که طی شد حتی در اینجا

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:

«و سپس او را به خلقت دیگری إنشاء کردیم؛ پس پربرکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

۲. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۴:

«و روی آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم.»

روح هم دمیده می شود و روح حیوانی دارد! لذا بچه در سه ماهگی قلبش می زند و ادراک و شعور دارد؛ یعنی اگر از مغز او نوار بردارند فرکانس را می بینند و در مغزش ردوبدل امواج مغزی وجود دارد حتی در سه ماهگی! منتها این روحی که الآن در او هست روح حیوانی است و روح انسانی نیست حالا جلو می آید و جلو می آید، به چهار ماه و ده روز که می رسد اینجا می خواهد پایش را بردارد و به انسانیت بگذارد! اینجا قضیه چیست؟! یعنی آن نقطه که خارجی ها در اینجا اسم آن را استارت پوینت^۱ می گذارند، در همان نقطه ای که دیگر می خواهد شروع کند؛ یعنی از مرتبه مادی و آن [روح] حیوانی می خواهد روی انسانی بیاید صحبت در آنجا است! آنجا چه چیزی انجام می گیرد؟! چه مطلبی در آنجا تحقق پیدا می کند؟! یک حالت اتصالی است که آن روح حیوانی در آن حالت اتصال و استمراری که دارد به آخرین مرتبه فعلیت برای صورت جدید می رسد؛ یعنی فعلیت قبلیه را در آن ترتب صور حیوانی که دارد تمام و تام

^۱ . Start Point: نقطه شروع. (محقق)

می‌کند. فعلیت که تمام شد دیگر در اینجا بعد از این، اولین مرتبه حرکت، روح انسانی است و هیچ فاصله‌ای دیگر در اینجا نیست. اگر بخواهیم قائل به فاصله بشویم همان تسلسل که شما در اینجا متذکر شدید پیش می‌آید!

کیفیت ایجاد ماده از مجرد

حالا در عالم ماده می‌آییم و می‌خواهیم همین را در عالم ماده پیدا کنیم. این ماده **لا شک و لا شبهة** که از آن حقیقت وجود مجرد تنازل پیدا می‌کند، ماده که جایی غیر از خدا نبوده است و حقیقت وجود که برای خود ثانی نمی‌شناسد. آن حقیقت وجود هم که وجود اطلاق و مجرد و وجود بالصرافه است و وجود بالصرافه که تجردش، تجرد تام است حالا در این مراتب تنزلاتی که وجود بالصرافه دارد که جبروت، لاهوت، ملکوت، ملکوت علیا و سفلی است و به برزخ و مثال می‌رسد حالا از مرتبه مثال که علت برای ماده است می‌خواهد بیاید و در عالم ماده تنازل پیدا بکند حالا اسم آن را هرچه می‌خواهید بگذارید! می‌خواهد انسان باشد، می‌خواهد شجر، زمین، سماء یا تراب باشد، هرچه می‌خواهد باشد!

این آخرین مرتبه تجرد که این مرتبه آمده و صورت گرفته است. صورت گرفتن ها از مرتبه تجرد دور می کند همه اینها از مراتبی است که بعید می کند! این صورتی که در اینجا گرفته و می خواهد به ماده تبدیل بشود که دیگر ثالثی در این وسط نیست اسم آن چیست؟ ماده المواد است!

تلمیذ: ماده المواد مجرد یا مادی!

استاد: مادی باید باشد! ما از مجرد گذشتیم.

تلمیذ: همین، اشکال من سر همین است اگر اطلاق مادی می شود این قاعده که الآن مرحوم ملاصدرا می فرماید که برای خلق هر مادی باید یک سبق زمانی و یک سبق مادی داشته باشد اینجا شامل این مورد هم می شود.

استاد: نه دیگر! دیگر نمی شود آن سبق مادی

نیست این یک مادی ای است که این مادی هنوز...

تلمیذ: استثناء خورده است.

استاد: نه، استثناء نخورده است. این جنبه مادی

بودن که الآن این قاعده دارد می گوید این مسئله اش به خلق انواع است.

تفاوت دیدگاه طبعیون و الهیون نسبت به خلقت

در اینجا قاعده مرحوم ملاصدرا دارد خلق انواع

را می فرماید. می گوید که انواع که در عالم می خواهد

خلق شود این انواع دارای جنس و فصل است،

جنس و فصل نیاز به ماده و صورت دارد و هر ماده

و صورت باید مسبوق به عدم زمانی و علل و شرایط

معه باشد، بحثی که ما الآن می کنیم مافوق انواع

است! ما اصلاً داریم در حقیقت ماده داریم بحث می‌کنیم؛ یعنی حتی بحث ما الآن به طبیعین هم بر نمی‌گردد! الآن ما در مرحلهٔ مبحث الهیون هستیم، طبیعین بعد از فرض ماده دارند بحث می‌کنند که فرض کنید اینها می‌آیند و آن ۱۱۸ عنصر مندلیف را در نظر می‌گیرند و می‌گویند که خلقت همهٔ اجسام منبث از این عناصر است! راجع به اینکه قبل از این عناصر گوگرد، ید، سدیم، فسفر، کلسیم و آهن و اینها چه بود، اصلاً بحث ندارند و می‌گویند که ما نمی‌دانیم یا اگر طبیعی باشد می‌گویند که اصل ازلی داشته است. اگر الهی باشد می‌گوید که خدا خلقتش کرد! حالا اینجا بحث راجع به الهیون این طور مطرح می‌کنیم خدا خلق کرد را ما قبول داریم ولی چطور خلق کرد؟! الهی می‌آید مسئله را از تبدل مجرد به مادی مورد بحث قرار می‌دهد، طبیعی دیگر در اینجا کاری نمی‌تواند انجام دهد!

مطلب مرحوم آخوند در اینجا بحث با طبیعی است یعنی می‌خواهد بگوید که هرچه در عالم طبیعت از انواع در خارج انجام می‌گیرد نیاز به سبق

زمانی دارد، مطلب درستی هم هست این مربوط به
قوایل است. اما اینکه چگونه مجرد تبدیل به مادی
می‌شود این در اختیار ما نیست و ما اصلاً نمی‌دانیم
چطور می‌شود! آیا اشراف داریم؟! آیا می‌دانیم که
الآن یک موجود مجرد چطور تبدیل به موجود مادی
می‌شود؟! ما خبر نداریم! ما فقط آنچه که چشمان
را باز می‌کنیم می‌بینیم فرض کنید که این جسم است
خیلی نگاه بکنیم نور را هم جزو مادی می‌شماریم باز
هم نگاه بکنیم باز امواج رادیویی و امواج تلویزیونی
و اینها را جزو ماده به حساب می‌آوریم. برق را جزو
ماده به حساب می‌آوریم با اینکه برق جزو امواج
است، همه ما فوتون‌های نوری را جزو ماده
به حساب می‌آوریم اینها چیزهایی است که ما
می‌توانیم با کمی دقت بیشتر اینها را جزو ماده
به حساب بیاوریم و همه اینها داخل در انواع است؛
یعنی هرکدام از اینها جنس و فصلی دارد منتها
همان‌طوری که مثل خلقت انسان و خلقت جن که
اینها از نظر جسمی دارای مراتب مختلفی هستند و
وضعیت جسمانی انسان به یک نحوی است که
نمی‌تواند از موانع عبور کند ولی جن نه، جن این‌طور

نیست، جن در عین اینکه خود را می تواند کثیف کند
به نحوی که دارای ثقل باشد همین طور می تواند خود
را خفیف کند و از این دیوار عبور کند و در کوچه
برود و هیچ طوری هم نمی شود! یعنی نه خرق
هست و نه التیام هست، هیچ چیز نیست! خود را
به نحوی لطیف می کند که می تواند از این عبور کند
یعنی در عین اینکه خود را لطیف می کند آن دیوار
مقابل قابلیت برای عبور این جسم لطیف را دارد؛
مثل امواج! الآن شما فرض کنید تمام این درها را
ببندید اصلاً تمام اینها را گچ بگیرید که هیچ ارتباطی
با بیرون نداشته باشد، آیا در اطاق امواج نیست؟!
امواج وجود دارد!

تلمیذ: بله، اگر فلز باشد نه! بعضی از موانع هست که نمی شود مثلاً اگر سیمان باشد
و همه را بگیرند.

استاد: نه! می شود!

تلمیذ: می بینم بعضی از موارد همین مثل رادیو...

استاد: آقا رادیوی شما ضعیف است اگر آن را

قوی تر کنید می گیرد!

تلمیذ: حرارت هم می شود مثال زد.

استاد: نه خب همین امواج کافی است! حرارت

هم بله، حرارت هم عبور می کند. نه، آنها می آیند!

آنها اشکالی ندارد. فقط نور عبور نمی کند ولی خود

امواج مایکروویو حرکت می‌کنند. همین را فرض کنید راجع به این خصوصیت او در نظر می‌گیرید حالا آیا خلقت جن مادی است یا نه؟ خلقت، خلقت مادی است. از چه ماده‌ای است؟ چه نوع ماده‌ای است که این ماده می‌تواند خود را با شرایط محیط تطبیق بدهد؟! انسان نمی‌تواند تطبیق بدهد ولی جن می‌تواند تطبیق بدهد! خلق شیطان خلق مادی است نیست؟! در قرآن هم داریم: ﴿خَلَقَ تَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقَ تَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ برای همین فخر فروخت و گفت: [مقام] آتش بالاتر است! خلقت او خلقت ناری است. مشخص هم هست و کیفیت نار و خلقت نار که چگونه از این حقیقت ناریّه منشعب می‌شود برای افرادی است که دیگر باید با مکاشفه مسائل را ادراک بکنند و تحت قانون ظاهر نمی‌آید! یعنی همان‌طوری که خلقت بشر و خلقت انسان از خاک است، «از جمادی مردم و نامی شدم»^۲ و بعد

^۱ . سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۲۳:

«تو مرا از آتش خلق کردی و او را از گِل!»

^۲ . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر سوم، ص ۳۰۰:

از جمادی مردم و نامی شدم *** وز نما مردم به حیوان سر زدم

این سلسله مراتب را در تراب طی می کند، همین سلسله مراتب را شیاطین و جن در نار طی می کنند - البته نه هر شیاطینی؛ خود جن نه، [بلکه] - خلقت شیاطین از آن نشئت می گیرد.

جن؛ معجونی از نار و تراب

تلمیذ: ارتزاقشان از نار است؟

استاد: بله آنها هم همین طور! بله! آنها اصلاً حیاتشان از نار است! اینها نسبت به مسائل دنیوی اصلاً توجه ندارند و روزی، زندگی، کیفیت تغذیه، کیفیت رشد و خلقت همه اینها خلقت ناریه است! همان شیاطین هم می توانند به صورت دربیایند البته به صورت جسم خارجی که سنگ است نمی توانند دربیایند، تمثیل می توانند پیدا کنند، به عکس جن که می تواند خود را ثقیل کند چون باز خلقت جن خلقت ترابیه است؛ یعنی معجونی از نار و تراب است! لهذا در قرآن راجع به شیطان داریم که ﴿كَانَ مِنْ آلِ جِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۱ یعنی این یک مقداری از جن داشت! به طور کلی موجودات از نظر

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۰۹:

«او از طائفه جن بود، لهذا از امر پروردگارش انحراف جست.»

اصل خلقتشان متفاوت هستند! آن که ترابی محض
است انسان است، آن که بین تراب و نار هست جن
است، آن که فقط از نار تنها هست شیاطین هستند و
آن که فقط مجرد هست و نور هست ملائکه هستند!

تلمیذ: روایات هم داریم که غذا می‌خورند؟^۱

استاد: بله، جن است.

تلمیذ: این به خاطر جنبه ترابی است.

استاد: بله به خاطر ترابی بودن. نه، اصلاً دیده هم
شده که آمدند و با غذا شریک شدند و یک دفعه
نصف پلو رفته است!

تلمیذ: جنبه ناریت باید غلبه داشته باشد...

استاد: نه، کدام؟

تلمیذ: در مورد شیطان داریم که از جن است شما فرمودید که ظاهراً باید منشأ او هم
نار و هم تراب باشد.

استاد: شیطان نه! جن دو منشأ دارد!

تلمیذ: مگر نگفتید که شیطان از جن است؟!

استاد: جن است، قسم مشترک جن را دارد فصل
ممیز جن را ندارد.

نیاز اشیاء به صورت برای داشتن جنبه مادی

علی کلّ حال این مسئله یعنی آن مادة المواد اولیه

آن چیست، ما آن را نمی‌دانیم ولی می‌دانیم بالآخره
ماده است؛ یعنی شیئی است که تمام این انواع و

^۱ . من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۵۰؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۲.

عناصر انواع که آب، آتش، خاک و هوا است، این عناصر اصلی انواع، باز این صورت جسمیه‌ای برای خودش دارد لذا به مادة المواد و هیولای اولیه، جسم نمی‌گویند! تعریف جسم آن است که دارای صورت مادیّه است ولی مادة المواد دارای جسم و صورت مادیّه نیست! اما آیا مادة المواد صورت ندارد؟! اینکه مستحیل است! هر شیئی در خارج اگر بخواهد جنبه مادی داشته باشد باید صورت داشته باشد!

تلمیذ: صورت چیست؟

استاد: نفس صورت است و صورت همان حقیقت خارجی است، همان حقیقتی است که با آن حقیقت در خارج تحقق دارد بدون آن حقیقت در خارج نمی‌تواند تحقق پیدا کند.

تلمیذ: با این فرض که شما می‌فرمایید خود مادة المواد هم بدون صورت جسمیه می‌تواند وجود خارجی داشته باشد.

استاد: نه دیگر! بله، وجود خارجی دارد ولی آن وجود خارجی آن جدای از انواع نیست. یک وجود خارجی یا در جن هست یا در انسان، نور، امواج و یا در اجسام لطیفه رفته است.

تلمیذ: بنا بر فرمایش شما آن مادة المواد را خارج از این حکم ماده کردیم.

استاد: ببینید آقا من یک مطلبی را به شما بگویم! لحم آیا صورت خارجی دارد یا ندارد؟! اما ما چند

نوع لحم داریم؟ هزار نوع داریم! هر کدام از اینها به تناسب با جریان و شرایط و مقتضیات خودش تفاوت دارد. مسئله مادة المواد هم همین طور است و تفاوتی نمی کند!

تلمیذ: یک کلی طبیعی است که در خارج به وجود افراد است!

استاد: بله منتها کلی طبیعی یک انتزاع عقلی است که ما داریم می کنیم ولی این یک شیء خارجی است! ما وقتی که بحث از ماده می کنیم، از وجود خارجی ماده بحث می کنیم و از انتزاعات و مابه‌الاشتراک و اینها بحث نمی کنیم. همان طور که در بحث مقولات وقتی از مقولات صحبت می کنیم مقولات را به آن کم، کیف، مقولات عشر یا دوازده تا یا اثنی عشر و اینها - بنا بر اینکه حرکت و اینها را داخل در مقولات بدانیم - تقسیم می کنیم. در بحث از معقولات ما در کم و کیف و اینها می بینیم که دارای انواع مختلفی هستند. ما وقتی تمام این انواع را در مرتبه ارتقاء بالا ببریم به یک جنس الأعراض و آن جنس الأجناس در آن حد می رسانیم. کم، خط، جسم، حجم تعلیمی و تمام اینها را بالا می آوریم و به کم می رسد. مذوقات مسموعات، ملموسات و

محسوسات، الوان و مثلاً کیف و کیف در اقسام مختلفهٔ اینها را وقتی که بالا ببریم به جنس الأجناس کیف می‌رسیم. حالا صحبت در این است که خود کیف وجود خارجی دارد یا ندارد؟! خب باید داشته باشد منتها آن وجود خارجی در ضمن انواع هست!

تلمیذ: همان وجود خارجی که انسان در بین افراد دارد.

استاد: خب بله! فرقی نمی‌کند! منتها در بحث

انسان ما می‌خواهیم بگوییم که انسان دارای یک حقیقتی است که آن حقیقت و نفس او و آن خود خصوص نفس ...، اگر منظور از انسان جسم انسان نیست و آن نفس انسان است که خود آن عبارت از رب النوعی است که آقایان به آن معتقد هستند که مُثُل افلاطونی است که یک حقیقتی است که براساس آن حقیقت، تمام اشکال بنی نوع انسان در این عالم بر آن اساس متحقق می‌شود. آن بله، اگر براساس جسمیت است که خب این مسئله جدا است!

همهٔ اشیاء موجود در عالم مکان و در عالم زمان محکوم به ماده

تلمیذ: همهٔ اشکالات به این برمی‌گردد که فکر می‌کنم که اشارهٔ حسیه به مادهٔ المواد نمی‌شود مگر به همراه صورت باشد.

استاد: در اشارهٔ حسیه اگر ما بخواهیم اشاره

بکنیم، به جسم اشاره می‌کنیم. هیچ وقت نمی‌توانیم

به مادهٔ المواد اشاره کنیم! مادهٔ المواد در عین اینکه

یک چیز محسوس است ولی قابل اشاره نیست ولی چیزی است که انواع، حکایت از آن حقیقت ماده المواد یا هیولا می کند؛ یعنی شما الآن به یک شیئی اشاره کنید، به این فرش. آیا این فرش دارای ماده المواد است یا نه؟ می گوییم که فرش دارای جسمیت است هنوز خیلی مانده به ماده المواد و به این قضیه برسد! جسمیت از چیست؟ جسمیت فرض کنید از عناصر مختلفه صد و خرده ای است که کشف کردند. شما آنها را از کجا می دانید؟! آن از یک جسمیت مطلق است که آن جسمیت مطلق جنبه وزنیت و اینها را لحاظ می کند. شما از کجا آن را لحاظ می کنید؟ آن یک مابه الاشتراکی با یک جسمیتی دارد که با اجسام غیر موزون هم سازگار است. آن را مجموعاً از کجا استفاده می کنید؟ از این ماده المواد! پس ما در مرتبه ابتدا نمی توانیم به این ماده المواد اشاره کنیم باید راه طولانی را طی کنیم تا از نوع...

تلمیذ: یعنی اگر تجزیه کنیم همان گونه که انسان از جزء لا یتجزئ بالأخره به یک انرژی می رسیم خب آیا می توانیم با تجزیه اشیاء به هیولا برسیم؟

استاد: خب بله می رسیم، منتها ما نمی دانیم

چیست ولی باید برسیم! با برهان و تجربه تجربه

ما را به اینجا می رساند که برای عالم باید قائل به یک

مادهٔ واحدهٔ مشترکه باشیم. یا اینکه باید ما مسائل در این عالم که حتی در این زمان و مکان اتفاق افتاده است از هم مجزا کنیم؛ یعنی مسائلی که مربوط به خلقت امواج، انوار، کهربا و اینها را جدا بگیریم و ماده‌اش را هم مادهٔ جدایی بگیریم و آنچه که مربوط به اجسام و اینها است برای آن حکم جدایی بگیریم، که این طور نیست! یعنی هرچه که در عالم مکان و در عالم زمان قرار می‌گیرد محکوم به ماده بودن است. وجود خارجی و حرکت آن را هم احساس می‌کنیم. حالا فرض کنید اسم آن را انرژی بگذارید خود انرژی هم همین طور است! انرژی هم ماده است منتها انرژی مادهٔ لطیف است. حتی آن انرژی برق که از آن حرکت توربین و اینها ایجاد می‌شود یک امواجی را به وجود می‌آورد! مگر حتماً باید آن امواج کیلویی وزن بشود؟! خود آن امواج خارجی هم همین طور است. فرض کنید همین که دستتان را نزدیک می‌کنید از دو متری نزدیک نشده تبدیل به ذغال می‌شود! خب الآن در اینجا چه چیزی برای شما حاصل شده است؟! چیزی که وجود خارجی

ندارد و جسم ما که با یک امر خارجی برخورد نکرده
است چطور از یک مسئلهٔ خارجی منفعل و متأثر
می‌شود؟! پس باید یک امر مادی باشد!

حتی ممکن است انسان شعاع فرکانس جریانات
برقی فشار قوی را احساس بکند! ندیده‌اید؟! انسان
یک حاله ای را احساس می‌کند که این طیف
مغناطیسی که عبور و مرور این کهربا و برق الآن در
اطراف آن به وجود آورده این را انسان مشاهده
می‌کند و [اگر] در کنارش قرار بگیرد سردرد می‌گیرد
و در فاصلهٔ نزدیک سرطان می‌گیرد! می‌گویند که در
فاصلهٔ شصت متری کابل‌های فشار قوی نباید زندگی
کرد، سرطان و اینها پیش می‌آید. اینها برای چیست؟
به خاطر اینکه انسان دائماً در ارتباط با یک امر مادی
قرار دارد، نه امر مجرد. مجرد آن بماند، مجرد آن
برای فرض کنید چیزهای دیگر است. این امر مادی
که این ماده متأثر از او می‌شود این ماده مابه‌الاشتراکی
باید داشته باشد یا نه؟

تلمیذ: مسلّم قطعاً هست!

استاد: او هیولای اولیه می‌شود.

تلمیذ: پس این‌طور باید قائل بشویم که می‌تواند روزی برسد که علم به مادهٔ المواد
دست پیدا کند!

استاد: بله، شاید برسد! تجربه ما را به این

می‌رساند ولی بحثی که من کردم بحث راجع به خصوصِ ما فوق تجربه است؛ یعنی بحث راجع به کیفیتِ تبدلِ تجرد به آن ماده است که تجربه نمی‌تواند به این مسئله برسد. تجربه در محدودهٔ علم در زمینهٔ آزمایش و تجربه ما را به این می‌رساند که بالأخره باید به یک مادة المواد لطیفی که بتواند جامع بین همهٔ اجسام باشد و آخرین نقطهٔ ماده است، برسیم. حالا تا اینجا بحث ما بحث مادی است و ما با مادیون در اینجا طرف هستیم. حالا صحبت در این است که اگر ما صانعی برای این ماده قائل باشیم و همهٔ وجود و تطورات وجود را داخل در آن زمینهٔ نفس صانع بدانیم و نه جدای از او که موجب شرک و کمّ و اینها است؛ یعنی بحث را بحث الهی قرار دهیم، در صورت وجود صانع برای مادة المواد و تحقق این مادة المواد به دست صانع و نزول وجود صانع در مراتب تا اینکه به این مرتبه می‌رسد که دیگر در اینجا تجربه کاری ندارد، در اینجا که دیگر آزمایشگاه نیست، در اینجا چه امری اتفاق می‌افتد که یک امر مجرد می‌خواهد به ماده تبدیل شود؟! دیگر

این کار علمای طبیعی و طبقات الأرض و طبیعت‌شناس نیست. دیگر این بحث، بحث الهی می‌شود و آن را ما می‌گوییم که دیگر نمی‌دانیم!

تلمیذ: ببخشید همین ماده‌المواد بخواند در عالم صورت بگیرد باید در همین صورت نوعیه برود، این صورت نوعیه از کجا است؟

استاد: آن صورت نوعیه خودش مساوی با فصل خودش است! این صورت نوعیه با جنس خودش دیگر در اینجا یکی است؛ یعنی جنس و فصلی ندارد تا اینکه ما دوباره سراغ مابه‌الاشتراک برویم.

تلمیذ: صورت نوعیه مبهمه را نمی‌گوییم، صورت نوعیه‌ای را می‌گوییم که ماده‌المواد تحت صورت نوعیه که انسان یا شجر یا حجر باشد بالآخره صورت مبهمه را نمی‌گوییم که قابل حس نیست.

استاد: یعنی شما جسم را می‌گویید.

تلمیذ: یعنی جسم را می‌گوید این از کجا است؟

استاد: جسم خب از همان جا آمده است دیگر!

تلمیذ: لازمه‌اش این است که این صورت نوعیه متوقف بر این ماده‌المواد باشد.

استاد: خب باشد! چه اشکال دارد؟! همان است

در بحث تغیرات و اینها یکی از آنها تبدیل به اجسام

لطیفه مثل برق و اینها می‌شود و یک نوع تبدیل به

اجسام کثیفه مثل همین عناصری که داریم، می‌شود.

تلمیذ: آن جسم اولیه را که ما داریم می‌گوییم آن نوع جسم نوعیه اولیه که این صورت مبهمه در تحت آن تحقق پیدا کرد و نوعیت به خودش گرفت چون لازمه‌اش این است که این متوقف بر این باشد آن ماده‌المواد هم باز متوقف بر این است.

استاد: نه دیگر! ماده‌المواد عبارت از همان خمیر

اولیه است. این خمیر اولیه یک خمیری است که

می‌تواند خودش را با عناصری که آن عناصر اجسام

را تشکیل می‌دهد بسازد با یک ماده‌ای که آن ماقبل

عناصر...

تلمیذ: بحث اینجا است! این عناصر بالأخره وجود مادی است.

استاد: خب بله!

تلمیذ: خب این از کجا تشکیل شده است؟ باید بگوییم که از خود ماده المواد تشکیل شده است.

استاد: خب بله! تشکیل شده است.

تلمیذ: پس یعنی در حقیقت ما در عالم جز ماده المواد هیچ نداریم.

استاد: نداریم!

ارتباط میزان تراکم ماده المواد با وجود اشیاء مختلف

تلمیذ: جز تراکم خود ماده المواد!

استاد: خب باشد چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: پس اصلاً این کشک است!

استاد: کشک نیست! چون این انواعی که

به وجود آمده است...

تلمیذ: صور مختلفه دارد.

استاد: چطور شما در وجود این مطلب را قائل

هستید؟! کشک کجا بود؟! شما چطور در وجود قائل

به مراتب هستید؟! مگر مراتب وجود کشک است؟!!

وجود در هر مرتبه خودش و به مقتضای شرایط

خودش یک تحقق خارجی خاص دارد همین را ما

در مورد ماده می‌گوییم.

تلمیذ: عرض من این است که در عالم ماده یک امر بیشتر نیست و آن ماده المواد است.

استاد: بله، درست است!

تلمیذ: تراکم آن یک شیء لطیف مثل انرژی می‌شود و تراکم بیشتر آن یک جسم ثقیل می‌شود.

استاد: احسنت! خب باشد! چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: این عناصر و اینها جز ماده المواد چیز دیگری نیست!

استاد: نیست! ما هم می‌گوییم که چیز دیگری

نیست و هرچه هست همین مادة المواد است!

تلمیذ: خب جسم تعلیمی همه اینها از...

استاد: مسئله تعلیمی که مسئله عقلی است!

تلمیذ: نه، جسم طبیعی را می‌گوییم!

استاد: جسم طبیعی هم همین‌طور است. جسم

طبیعی هم دارای مراتب است ما مراتب را که

نمی‌توانیم...

تلمیذ: از خارج چیزی به مادة المواد نیامده است.

استاد: بابا، اصلاً خارجی به جز مادة المواد وجود

ندارد! خارج مجرد است! از مجرد پای خود را در

ماده گذاشت و فاتحه آن را هم خواند!

تلمیذ: پس به عرض اول بنده که اشکال داشتیم برگشتیم! بحث طول کشید ببخشید.

استاد: عیبی ندارد، چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: شما فرمودید که بحث قاعده کلیه‌ای که ملاصدرا آورده در رابطه با انواع موجودات است و ما از این طرف هم اثبات می‌کنیم که ما انواع موجوداتی جز تراکم خود مادة المواد نداریم پس دوباره بحث تسلسل پیدا می‌شود.

استاد: نه، تراکم مادة المواد هم سلسله مراتب

دارد!

تلمیذ: سلسله مراتب دارد. بالأخره آن هم از جمله خود مواد است!

استاد: چه اشکال دارد؟!

تلمیذ: دوباره سبب مادی می‌خواهد.

استاد: چه اشکال دارد که همین مادة المواد وقتی

که با تحقق خودش زمان را به وجود آورد و مکان را

به وجود آورد چون می‌دانیم...

تلمیذ: پس خودش هم باید از سبق زمان باشد!

استاد: اولی را گفتیم که نیست.

استاد: در اوّلی تبدل مجرد است. در تبدل مجرد

که سبق زمانی معنا ندارد

تلمیذ: بله، فرمایش شما درست است. ولی من می‌خواهم این بحث عقلی آن را درست کنم همین قدر که مجرد آمد و مادی شد...

استاد: زمان درست شد! برای شما مثال می‌زنم،

فرض کنید که شما وارد جایی می‌شوید اصلاً شما از

زمان و ساعت خبر ندارید و هیچ چیز را نمی‌دانید

چیست. ما اصلاً در دنیا ساعت نداریم! شما وارد

یک جایی می‌شوید وقتی وارد شدید، ساعت که

پیش شما نیست اطاق هم که تاریک است در اینجا

نشسته‌اید و هیچ حرکتی نمی‌کنید بعد از یک مدت

احساس نمی‌کنید از آمدنتان یک زمانی گذشت؟!!

شما که نمی‌دانستید زمان چیست!

تلمیذ: بله، زمان همیشه همراه خودمان هست!

استاد: احسنت! یعنی به مجرد آمدن شما زمان

خلق شد! بحث سبق زمانی نیست! وقتی که مجرد

آمد تبدیل به ماده شد تازه زمان خلق شد! خب چه

اشکال دارد؟! ولی حالا که زمان خلق شد دیگر

نمی‌توانیم از زمان فرار کنیم! الآن دیگر مسائلی که

بعد دارد روی مادة المواد انجام می‌شود سبق زمانی

دارد!

تلمیذ: بالأخره باید به این برسیم که این کلیت خود را از دست بدهد...

استاد: ماده که در اصل خلقتش دیگر [زمان ندارد] آقا جان شما زمان را چرا دیگر در اینجا می آورید؟! ماده زمان خلق می کند، دیگر معنا ندارد که خودش مسبوق به عدم زمانی باشد!

تلمیذ: قاعده کلی را می گوییم که امر مادی یا باید مسبوق به [زمان باشد]

استاد: امر مادی که دارای انواع است، نه امر مادی که اصلاً از مجرد می خواهد خلق شود، آن امر مادی زمان خلق می کند! معنا ندارد که او مسبوق به زمان باشد! قاعده کلی در اینجا استثناء بردار نیست! وقتی که ایشان می گویند که هر امر مادی ای باید مسبوق به زمان باشد این مثل این است که فرض کنید ما بگوییم که اگر این طور باشد، امور مجرد هم باید مسبوق به زمان باشد! مجرد هم همین است! چون بالأخره هر خلقی که به او تعلق می گیرد، آن خلقی که تعلق می گیرد قبلاً نبوده است و ما یک عدمی برای آن فرض می کنیم. مگر اینکه شما این طور بگویید که بحث مجرد با بحث زمان دوتا است! این مسئله هم همین است، صحبت در این است تا زمانی که این ماده خلق نشده است اصلاً زمانی وجود ندارد وقتی ماده خلق بشود تازه زمان خلق می شود! پس در اینجا

عدم مسبوق زمانی اصلاً یعنی چه؟!

تلمیذ: همان اشکال ملاصدرا را می‌گوییم!

استاد: اشکالی اصلاً نیست! اصلاً اینکه عین حل

است! وقتی مرحوم ملاصدرا می‌گوید: هر امر

مادی‌ای نیاز به زمان دارد معنایش این است هر

چیزی که قابل جسمیت است؛ یعنی جسمیت بر او

ثابت بشود، این ثبوت جسمیت بر او نیاز به زمان

دارد اما نه اینکه اصل اول ماده و اصل آن حقیقت اول

ماده و اصل آن نقطه شروع مجرد آن هم نیاز به زمان

دارد! او که دیگر نیست! او زمان با خودش خلق

می‌کند! آن که نمی‌تواند مسبوق به عدم زمانی باشد!

آن با خودش زمان می‌آورد! مثل اینکه شما بگویید

که هر امر مادی باید مسبوق به یک امر مادی باشد

پس آن هیولای اولیه هم باید مسبوق به امر مادی

باشد! تسلسل پیدا می‌شود! تا کجا برویم؟!

تلمیذ: ما هم همین را داریم می‌گوییم!

استاد: پس تا کجا برویم؟!

تلمیذ: همین اشکال است!

استاد: آقا مگر هر امر مادی مسبوق به امر مادی

نیست؟!

تلمیذ: بله!

استاد: خب تا کجا باید برویم؟! تا به مادة المواد

برسیم! در ماده المواد باید بحث قطع شود دیگر!
شما دوره تسلسل و تسلسل علت را و هر علت
معلولی را محتاج به یک علت می دانید، آن علت هم
احتیاج به یک علت دیگر است تا اینکه به جایی که
استغناء ذاتی است می رسیم. استغناء ذاتی تسلسل را
قطع می کند یا نه؟!

تلمیذ: بله!

استاد: تمام شد و رفت! همین مطلب را ما در
اینجا می گویم. می گویم که هر ماده ای نیاز به یک
ماده قبلی دارد تا به یک جایی که تا قبل از او دیگر
ماده نیست بحث قطع می شود. او دیگر ماده نیست!
مجرد است. قبل از او دیگر مجرد می شود.

تلمیذ: معذرت می خواهم، بالأخره به یک نقطه ای رسیدیم که قبل از آن ماده نیست.
تلمیذ: در بحث حادث و قدیم فرمودید که چطور می شود مجرد، مادی شود، همین
بحث در رابطه با عوامل مافوق هم پیدا می شود؛ چگونه می شود که ذات باری تعالی که
تجرد و فعلیت تام دارد یک مرتبه بیاید و یک تعین بگیرد؟! همین سؤال در آنجا هم پیدا
می شود! ما شنیدیم احساس که نکردیم!

استاد: احساس که بله! تا شهود نباشد که
مسئله ای نیست! ما مسائل را برهانی می گویم!
شهود آن مربوط به یک مرتبه دیگری است!

تلمیذ: بعد یک بحث دیگر در این قاعده که فرمودید، این نسبت به اعجاز نقض
می شود.

استاد: نه، نقض نمی شود! اعجاز هم سر جای
خود هست!

تلمیذ: در اعجاز دیگر زمان نیست!

استاد: نباشد!

تلمیذ: باید مسبوق به زمان باشد!

استاد: راجع به مسئله اعجاز و اینها بعداً هم
 إن شاء الله صحبت می‌کنیم که مسئله در مورد اعجاز
 هم هست منتها مطلب فرق می‌کند! یک وقتی قرار
 باشد در سلسله علل ظاهریه یا در سلسله علل باطنیه
 باشد. در مسئله اعجاز بالأخره وقتی آن اراده ولیّ به
 یک امر خارجی تعلق می‌گیرد علیّ کلّ حال الآن در
 زمان دارد این عمل انجام می‌گیرد. خارج از زمان که
 نیست! فرض کنید الآن در اینجا شیئی نیست و
 یک مرتبه اعجاز تعلق می‌گیرد و یک زیدی به اراده
 ولیّ در اینجا خلق می‌شود. بالأخره مسبوق به عدم
 زمانی است منتها یک وقتی این سلسله علل، سلسله
 علل خارجی است و یک وقتی نفس اراده ولیّ است
 ولی در اینکه هر دو نیاز به علت دارد در اینجا نقض
 علت که نشده است بلکه نوع سلسله علل فرق کرده
 است! ما گفتیم که از نظر قوایل از نظر قبول آن لا
 یتناهی هستند و بسته به هر شرایطی یک صورت
 خاص به خود را می‌گیرد. یک وقت این سلسله
 علل، سلسله علل عادی است یک وقتی سلسله علل
 غیر عادی است. باز از قاعده علیت جدا نشدیم و از

تحقق این شیء در زمان هم باز خارج نشدیم. منتها
آن در یک ثانیه هست و آن هزار سال باید طول
بکشد، خب باشد!

تلمیذ: در سنخیت بین عالم برزخ و عالم ماده بگوییم که عالم برزخ از آن تجرد پایین
می‌آید و پایین می‌آید و پایین می‌آید و وقتی می‌خواهد با عالم ماده سنخیت پیدا کند، همان
زمانی هم که می‌گوییم که در عالم برزخ هم ...

استاد: نه، آن زمان جدا است. مربوط به خودش
است! آن قانون ﴿إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ
سَنَةٍ﴾^۱ است و به این عالم اصلاً ارتباط ندارد! هیچ
ربطی ندارد اصلاً! ولی در آنجا تدریج مختص به
خودش هست!

تلمیذ: به هر حال آن تدریج در واقع زمان کوتاه می‌شود و کند می‌شود.

انتزاع زمان از استمرار بقاء ماده

استاد: بفرمایید رتبه! یعنی این زمانی که ما در
اینجا می‌گوییم، حتماً این مشروط به وجود ماده
است تا آن ماده نباشد اصلاً زمان معنا ندارد! این
حرکتی که شما الآن بر بقاء خودتان احساس می‌کنید
به واسطه وجود باقی خودتان است! اگر شما نباشید
دیگر حرکتی هم نیست! اگر فرض کنید اصلاً انسانی
بر روی زمین نباشد کره زمین هم نباشد، کره شمس
هم نباشد و هیچ کراتی نباشند خب این زمان برای

^۱. سوره حج (۲۲) آیه ۴۷. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۳۸:

«به درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مثل هزار سال است.»

چیست؟! درحالی که عالم مثال زمان خودش را دارد!
وقتی چیزی نیست؛ ماده نیست که بر بقاء ماده و
گذشت ماده در وجود خودش - نه اینکه بگوییم:
گذشت ماده در زمان که دوباره دور پیش بیاید! نه! -
در استمرار بقاء ماده که دیگر دور نیست! ما از
استمرار بقاء ماده انتزاع زمان می کنیم.

تلمیذ: رتبتاً که عالم برزخ هست ولو اینکه عالم ماده نباشد.

استاد: بله.

تلمیذ: ولو اینکه عالم ماده نباشد رتبتاً عالم برزخ هست.

استاد: بله.

تلمیذ: و رتبتاً قبل از عالم ماده هست.

استاد: بله، درست است!

تلمیذ: فرض کنید عالم ماده هم نباشد، رتبه عالم ماده این است که دارای زمان و
تدریج است.

استاد: بله، درست است!

تلمیذ: پس عالم برزخ هم به خاطر نزدیکی اش از جهت رتبی با عالم ماده به هر حال
آن آخرین مرحله عالم برزخ که سنخیت پیدا می کند با عالم ماده...

استاد: بله، عیب ندارد! من هم می دانم! عرض

من این است که بالأخره در آن جنبه مجردی که دارد

تبدیل به ماده می شود در آن نقطه، زمان مادی وجود

ندارد وقتی که آن نقطه انجام شد از آنجا تازه زمان

شروع به تولد می کند! تا قبل از او زمان برزخی بود.

خب زمان برزخی باشد، برای خودش باشد! ما زمان

برزخی نمی خواهیم!

استاد: زمان برزخی عبارت از همان بقاء صور
برزخیه با لباس برزخی و حرکاتی که در آنجا انجام
می‌شود، است. فرض کنید شما در عالم خواب
می‌بینید از یک جا به یک جا رفتید، رفتن شما از یک
جا به جایی دیگر آیا زمانی را در خود خواب، نه در
بیداری اشغال کرد یا نکرد؟! اشغال کرد! ما آن را
زمان برزخی می‌گوییم. لذا شما فرض کنید یک دفعه
می‌بینید که در عرض پنج دقیقه‌ای که در خواب بلند
شدید و اینجا رفتید و در خواب از آنجا مسافرت
کردید و بعد فلان جا رفتید و مکه رفتید و برگشتید و
حج انجام دادید، یک ماه در مکه هستید وقتی بلند
می‌شوید می‌بینید که یک ربع خوابیده‌اید!

تلمیذ: بالآخره ما این یک ربع را احساس می‌کنیم دیگر!

استاد: احساس یک ربع نمی‌کنید! در خواب
احساس یک ربع نمی‌کردید! در خواب احساس یک
سال می‌کردید!

تلمیذ: از خواب که بیدار می‌شویم همه اینها را در یک ربع یا در پنج دقیقه دیدیم!

استاد: شما الآن بین دو قضیه فاصله می‌اندازید
یعنی حساب می‌کنید که ساعت ده و ربع خوابیدید
و الآن ساعت ده و نیم است که از خواب بلند شدید

می گوید که من این مدتی که خوابیدم چه جاهایی
رفتم اما یک ربع خوابیدم! یعنی وقتی شما بلند
می شوید اولین مرحله که به نظر شما می رسد خیال
می کنید یک سال راه رفتید! چون تازه از برزخ به این
دنیا آمدید با همان ذهنیت برزخی حساب می کنید!
بعد یک دفعه ساعت را نگاه می کنید! [آیا در] خیلی
[از] افراد و موارد اتفاقاً دیده نشده است؟! فرض
کنید خوابی که یک زن می بیند که شوهرش رفته و
یک زن گرفته است! از اینها شاید برای همه ما اتفاق
افتاده است! چنان متوحشاً از خواب بلند می شود و
یک دفعه می گوید که الهی شکر این خواب بود!
خیال می کند واقعاً شوهرش رفته و زن گرفته است!
می گوید که او در اینجا گرفته خوابیده است! مجرد
انسان از همین راه ثابت می شود! وقتی انسان در
اینجا می آید شکلش عوض نمی شود! انسان، انسان
است و مدرکات او همان مدرکات است و فرقی
نمی کند لذا با همان مدرکات اینجا می آید و وقتی
دوباره وارد عالم می شود دوباره همان مدرکات را
تعقیب می کند و می گوید: من کجا بودم؟! اگر با ائمه

عليهم السّلام بود يا اگر با امام زمان عجلّ الله تعالى فرجه بود الآن چه بود می گوید که چرا من را بیدار کردی؟! مثلاً یک بچه ای صدا می کند و بیدار می شود می گوید که ای داد بیداد! او الآن من را بیدار کرد! یک دفعه بین اینجا و آنجا فاصله نمی افتد و به طور کلی یک حجابی بیفتد و دیگر الآن دارای دو شخصیت بشود؛ یعنی یک شخصیت، شخصیتی بود که در خواب بود و یک شخصیت، شخصیتی است که الآن در بیداری هست! شخصیت، شخصیت واحد است! چون مدرکات هم براساس نفس است با همان مدرکات و با همان شخصیت در اینجا می آید. در اینجا تعارض احساس می کند می بیند تعارض شد! مثلاً قبلاً در خواب با امیرالمؤمنین علیه السّلام بود الآن یک دفعه نگاه می کند در اطاق هست و ناراحت می شود! اینها به خاطر این است که در آنجا زمان مختص به خودش را طی می کرد و اینجا می آید می بیند که نه، اینجا مسئله فرق کرد! اینجا یک طور دیگر است!

تلمیذ: ببخشید اجازه می فرمایید؟! احساس می کنم که سؤال آقای ... هنوز هست! اینجا فرمودید که ماده بدون زمان یافت نمی شود یعنی ماده همیشه با زمان هست در جایی اگر ماده باشد زمان هست از این طرف می فرمایید که در واقع زمان معطول ماده المواد است اینها چطور با همدیگر [جمع می شود]؟ یعنی در واقع لازم می آید رتبه ماده قبل از رتبه زمان باشد؟

استاد: کدام ماده؟

تلمیذ: مادة المواد!

استاد: خب رتبه‌اش قبل از زمان است دیگر! ما

همین حرف را می‌زنیم!

تلمیذ: خب از این طرف می‌فرمایید که ماده بدون زمان نیست!

استاد: ماده خارجی! یعنی ماده‌ای که در خارج

هست!

تلمیذ: ماده با زمان می‌آید پس ماده بوده و زمان هم هست! ماده بدون زمان نیست!

استاد: این ماده‌هایی که در خارج هست همه اینها

مسبق به زمان است. مادة المواد نه، رتبه آن فرق

می‌کند!

تلمیذ: ایشان می‌خواهند بگویند که دور لازم می‌آید! می‌خواهند بگویند که شما گفتید:

ماده بدون زمان نمی‌شود پس باید زمان بوده باشد [بعد] ماده آمده باشد از آن طرف هم زمان معلول برای ماده است پس توقف شیء [بر خودش] اینجا لازم می‌شود.

استاد: نه دیگر! یعنی با نفس ماده زمان پیدا

می‌شود، وقتی پیدا شد دیگر همه ماده‌های بعدی

مسبق زمان می‌شوند و در زمان انجام می‌شود.

مسبق به یک ماده می‌شود نه مادة المواد، مسبوق به

یک ماده می‌شود؛ یعنی یک ماده‌ای باشد که بتواند به

وزن بیاید، تا به وزن آمد، آن وقت بعد این عناصر؛

فسفر، ید، کلسیم، گوگرد، آهن و منیزیم درست

می‌شود! تمام اینها بعد از آن جسمیت است! آن

جسمیت اصل برای همه چیز است والا آن ماده

المواد نه، آن خارج از اینها است.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ